

راه

نجیب محفوظ

برندهی جایزه‌ی نوبل

ترجمه‌ی

محمد رضا مرعشی پور



انتشارات هاشمی

۱۳۹۳

فهرست

- ۹ درباره‌ی نجیب محفوظ
- ۲۳ راه
- ۲۱۱ شمه‌ای بر رمان راه

درباره‌ی نجیب محفوظ^۱

نجیب محفوظ السبیلجی سال ۱۹۱۱ در قاهره و در محله‌ی جمالیه از محله‌های مسجد حسین به دنیا آمد. مصریان بر این باورند که سر امام حسین (ع) در این مکان مدفون است. نجیب هفتمین و آخرین فرزند یک خانواده‌ی مرفه به‌شمار می‌آمد. پدرش بازرگان بود و کتاب‌های مذهبی می‌خواند و مادری بی‌سواد اما با فرهنگ داشت که او را به دیدار اهرام و ابوالهول و دیگر نشانه‌های به‌جامانده از پیشینیان می‌برد و با او کنار نیل به‌گفت‌وگو می‌نشست.

محفوظ به خواندن و نوشتن عشق می‌ورزید. در دانشگاه فؤاد اول (قاهره کنونی) دانشجوی فلسفه شد و در همان حال نیز به مرکز موسیقی عرب رفت و قانون را به‌عنوان ساز تخصصی برگزید. پس از گذراندن دوره‌ی لیسانس فلسفه در ۱۹۳۴ به استخدام وزارت اوقاف درآمد اما در همه این مدت به ادبیات و داستان سرگرم بود و گرچه فلسفه را برای گرفتن فوق‌لیسانس ادامه داد، اما پرداختن به ادبیات نگذاشت پایان‌نامه‌اش را با عنوان «مفهوم زیبایی در فلسفه اسلامی» به پایان ببرد.

^۱ این یادداشت، با اندکی تغییر، در شماره‌ی ۱۰ «مهرنامه» با عنوان «سلطان رمان عرب» چاپ شده است.

او تا پایان عمر همچنان پرکار بود و منظم و به محافل ادبی و هنری رفت و آمد می‌کرد، اما در اواخر عمر تحرکی اندک داشت و کمتر به نوشتن می‌پرداخت. مشکل شنوایی پیدا کرده بود و برای مطالعه مجبور بود از دره‌بین‌های بسیار قوی استفاده کند. خودش می‌گوید: حالا که گاهی با دوستان بیرون می‌روم از توی ماشین به جمالیه نگاه می‌کنم و به دیدن گلدسته‌های مسجد حسین یا قهوه‌خانه‌ای که دوست‌اش داشتم (فیثاوی) و در آن می‌نشستم دل خوش می‌کنم و محله‌ها و کوچه‌هایی را به ذهن می‌آورم که گمان می‌کنم دیگر هرگز نخواهم‌شان دید.

این هنرمند ادیب ۳۱ آگوست ۲۰۰۶ در سن ۹۵ سالگی چشم از جهان فرو بست و میراثی پر بار شامل سی و چند رمان و بیش از ۱۵ مجموعه داستان کوتاه (در حدود ۳۵۰ داستان) و ۲۵ فیلم‌نامه از خود به جا گذاشت. تعاز میت به وصیت او در مسجد حسین بر پیکر پاک‌اش خوانده شد و پس از آن تشییع جنازه‌ی نظامی برای بزرگداشت او با حضور رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، مقامات عالی‌رتبه و نیز هنرمندان و انبوهی عظیم از مردمی که بسی دوست‌اش می‌داشتند از مسجد آل‌رشدان در شهر نصر انجام گرفت.

خبرنگاری از نجیب محفوظ می‌پرسد: «عده‌ای شما را متهم می‌کنند که روی کار آمدن هر نظامی، چه پادشاهی چه انقلابی و چه نظام انورالسادات، برای شما یکسان است. نظرتان در این مورد چیست؟» او پاسخ‌اش می‌دهد: «من یک ادیب هستم و آثارم گویای موضع‌گیری‌ها و نظرات من است. محفوظ در زمره‌ی جوانان طبقه‌ی متوسط شهری بود که پشت سر سعد زغلول به مبارزه با استعمار انگلیس پرداختند و درخت انقلاب ۱۹۱۹ را به بار نشانند. تریلوژی نجیب محفوظ که شاهکار این نویسنده‌ی بزرگ به‌شمار می‌آید، زمانی نوشته شد که رژیم سلطنتی دست‌نشانده

خانواده‌ی نجیب محفوظ سال ۱۹۲۴ از جمالیه به عباسیه نقل مکان کرد، که خودش می‌گوید انگار از سده‌ی میانه به عصر جدید منتقل شده باشیم. اما جمالیه را همیشه دوست داشت و اغلب داستان‌های‌اش، چه به لحاظ مکان و چه به لحاظ شخصیت‌ها، رنگ و بوی آنجا را دارند. او می‌گوید: «پدرم در عباسیه درگذشت. عباسیه دل‌انگیز و گسترده بود، اما از جمالیه چهره‌های بیشتری در ذهن دارم.»

نجیب محفوظ با عطیة‌الله ازدواج کرد. فرزند نخستین که پسر بود در زهدان مادر مرد، اما پس از او صاحب دو دختر شد. یکی ام‌کلثوم که به سبب عشق به خواننده‌ی بزرگ عرب این نام را بر او نهاد و دیگری فاطمه. او با آنها و مادرشان زندگی آرامی داشت.

محفوظ در کار اداری‌اش تا معاونت پارلمانی وزارت اوقاف پیش رفت. او ریاست کمیته‌ی مطالعات سازمان کل سینما و تلویزیون، عضویت شورای عالی امور هنر و ادب و نیز مشاورت وزیر فرهنگ را نیز به عهده گرفت. اما پیوسته با روزنامه‌ی الاهرام همکاری می‌کرد و پس از بازنشستگی، تمام وقت در آنجا بود.

محمد سلماوی، نماینده‌نویس مصری که از نزدیکان این نویسنده بزرگ به‌شمار می‌آمد، می‌گوید: او معتاد نظم بود. شش صبح از خانه بیرون می‌شد. در امتداد نیل قدم می‌زد و به میدان تحریر می‌رفت. در طبقه‌ی دوم قهوه‌خانه‌ی علی‌بابا که مشرف به میدان بود می‌نشست. روزنامه‌ها را می‌خواند و قهوه می‌نوشتید. سپس به دانشگاه امریکایی می‌رفت و مطبوعات خارجی را می‌خواند و انعکاس آثارش را در آنها می‌دید آن‌گاه به دفترش در روزنامه‌ی الاهرام می‌رفت که با حسین فوزی مشترک بود.

در جشن ۹۰ سالگی‌اش تابلویی کنده‌کاری شده ساختند که او را در میان آثارش نشان می‌داد و آن را در برابر خانه‌ی استاد در خیابان نیل، محله‌ی عجوزه، وزیر پل ششم اکبر نصب کردند.